

ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی

ویژه تصوف

زیر نظر سیدحسین نصر

مقاله‌ها:

جوانمردی در ایران اسلامی	محمد جعفر محبوب
سهم ایرانیان در ادب صوفیانه عرب	احمد مهدوی دامغانی
تأثیر ایران بر ادبیات و تصوف در آسیای جنوبی	خلیق احمد نظامی
عین القضاة همدانی و رساله شکوی الغریب او	حمید دباشی
اهمیت آثار فارسی سهروردی	مهدی امین رضوی
مفهوم علم در مثنوی مولانا جلال الدین	محمد استعلامی
خواجہ خرد و رساله نور وحدت وی	ویلیام چیتیک
عرفان نظری و سیر و سلوک در تصوف	سیدحسین نصر

نقد و بررسی کتاب:

طریق صوفیانه معرفت	لئونارد لوئیزان
ازدواج موقت و ضرورت‌های اجتماعی	ولی رضا نصر
حدیث نامکرر ایران و غرب	نادر انتخابی

ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

گروه مشاوران :

گیتی آذری، دانشگاه کالیفرنیا - برکلی
پیتر چلکوسکی، دانشگاه نیویورک
راجر سیوری، دانشگاه تورنتو
ریچارد فرای، دانشگاه هاروارد
محمدجعفر محبوب
سیدحسین نصر، دانشگاه جورج واشینگتن
احسان بارشاطر، دانشگاه کلمبیا

دبیران:

داریوش شایگان
شاهرخ مسکوب

دبیر نقد و بررسی کتاب:
احمد کریمی حکاک

مدیر:

هرمز حکمت

بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش درباره میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران. این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحده آمریکا است.

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران نامه» با ذکر مأخذ مجازست. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هر یک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.
نامه‌ها به‌عنوان سردبیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave., Suite 200
Bethesda, MD 20814, U.S.A.

تلفن: ۱۹۹۰-۶۵۷-۳۰۱

بهای اشتراك

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:
سالانه (چهار شماره) ۳۵ دلار، برای دانشجویان ۲۰ دلار، برای مؤسسات ۶۵ دلار
برای سایر کشورها هزینه پست به شرح زیر افزوده می شود:
با پست عادی ۶/۸۰ دلار
با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

خواجه خرد و رساله نور وحدت وی

مقدمه

شیخ احمد سرهندی (متوفی به سال ۱۰۳۴) از صوفیان سرشناس هندوستان است. دانشمندان متعدد از شرق و غرب درباره انتقاد وی از شیخ اکبر محی‌الدین بن عربی مطالبی نوشته‌اند. همانطور که معروف است سرهندی وحدت وجود را مرتبه ناقصی از معرفت شمرده و گفته است که عارف حقیقی کسی است که از این مرتبه بالاتر رود و به وحدت شهود رسد. البته خود شیخ اکبر عبارت وحدت وجود را هیچ وقت به کار نبرد. پیروان وی بودند که این اصطلاح را رایج کردند. به هر حال، از قرن هشتم به بعد معروف بود که ابن عربی به وحدت وجود و مذهب «همه اوست» اعتقاد داشته است. سرهندی تفسیر صوفیه عوام را از وحدت وجود کفر می‌دانست و در دفاع از عقاید اصیل اسلامی به نظریه وحدت وجود به شدت حمله می‌کرد.

باهمه شهرت سرهندی و توجه دانشمندان اخیر به وی شاید بتوان گفت که نفوذ وی در عرفان هندوستان آنطور که تصور می‌رود زیاد نبوده است. بیشتر عرفای معاصر وی و پس از وی همان روش معروف وحدت وجود را دنبال کردند و فقط آن شعبه از طریقت نقشبندی که سرهندی شیخی آنها به عهده گرفته بود اصرار داشت که وحدت شهود مقام بالاتری از وحدت وجود است.

* استاد ادیان و اسلام شناسی دانشگاه دولتی نیویورک در استونی بروک، مصحح نقدالنصوصی

عرفای مهمی که از نظریات سرهندی بطور حتم یا به احتمال قوی خبر داشتند، ولی کماکان قائل به وحدت وجود بودند، کم نبودند. در میان آنان می‌توان از عبدالجلیل اله آبادی، عاقل خان رازی، فیروز صوفی شطاری، عیسی بن قاسم جند الله، ملا شاه آخون، محمود خوشدهان چشتی و محب الله مبارز اله آبادی نام برد، که همه آنها صاحب رسائل فارسی قابل اعتنائی در عرفان نظری هستند. آخرین آنها یعنی شیخ محب الله (متوفی در سال ۱۰۵۸) بزرگترین نماینده مکتب ابن عربی در شبه قاره هند در تمام اعصار است تا جایی که وی را «ابن عربی ثانی» گفته‌اند. به نظر نگارنده این لقب هم در مورد کیفیت و هم کمیت آثار او کما بیش درست است.

سرهندی مرید خواجه محمد باقی بالله، اهل کابل و مروج طریقت نقشبندیه در هند، بود. بیشتر تذکره نویسان گفته‌اند که خواجه باقی بالله برتری وحدت شهود بروحدت وجود را تصدیق کرده، اما جای شک در آن باقی است. مثلاً عبدالله پسر باقی بالله، معروف به خواجه خرد، که خود مرشد مهمی در سلسله نقشبندیه بود انتقادات سرهندی را قبول نداشت.

خواجه باقی بالله در سن چهل سالگی وقتی که خواجه خرد دو سال داشت به رحمت حق پیوست. باقی بالله خواجه خرد و برادرش را به کفالت یکی از مریدان خود به نام خواجه حسام‌الدین سپرد. به گفته سید اطهر عباس رضوی در کتاب *تاریخ تصوف در هند* باقی بالله وصیت کرد که شیخ احمد سرهندی ارشاد دویسرش را به عهده بگیرد. پس از چند سال شیخ احمد این هردو را وارد طریقت نقشبندی کرد اما از اینکه دویسر تحت نفوذ افکار کفیل خود قرار داشتند ناراحت بود. آنان به هیچ عنوان متمایل به تفسیر سرهندی از عقاید ابن عربی نبودند و علی رغم میل شیخ احمد یک خانقاه نقشبندی در شهر دهلی تأسیس کردند. و نیز رضوی می‌نویسد که خواجه خرد به شیخ محمد معصوم پسر شیخ احمد نامه‌هایی نوشت تا اثبات کند که همان وحدت وجود درست است، نه وحدت شهود.

خواجه خرد مؤلف چند اثر کوتاه به عربی و فارسی است. از لحاظ تاریخی مهمترین آنها کتاب *الفوائج* است. با اینکه عنوان این کتاب یادآور *فوائج الجمال* نجم‌الدین کبری است به احتمال قوی مؤلف به *لوائج عبدالرحمن* جامی نظر داشته زیرا جامی از مشایخ بزرگ نقشبندیه بود و سبک و محتوای *الفوائج* شبیه به *لوائج* است. در ابتدای کتاب *الفوائج* خواجه خرد چنین می‌نویسد: «فهنه رسالة مستی بالفوائج لما فاحت معارفها من حدائق القدس علی مشام

قلوب اصحاب الانس.» [این رساله ایست مسمی به **فواجیح** از آنرو که معارف آن از حدایق قدس بر مشام دل‌های اصحاب انس فایح گشت]. کلمه انس مارا به یاد کتاب **نفحات الانس** جامی می‌اندازد که در هندوستان بسیار معروف بود. بعید است که خواجه خرد این عبارت را بدون نظر به آن کتاب نوشته باشد.

نیمه اول کتاب **الفوائج**، که نسخه خطی آن دارای پنجاه برگ است، شرح مطالب مربوط به تعلیمات مکتب ابن عربی است از قبیل ذات و صفات و حضرات خمس و اعیان ثابته و انتقادات شیخ علاء الدولة سمنانی از بعضی از عقاید شیخ اکبر. در پایان این نیمه، خواجه خرد چهار برگ به ذکر پدر خود و مریدان مهم وی و سلسله خود اختصاص می‌دهد. بقیه کتاب شرح مسائل عملی طریقت است. بسیاری از جزئیات قسمت آخر **الفوائج** مأخوذ از تعلیمات خواجه باقی بالله است.

در بند سوم **الفوائج** خواجه خرد می‌نویسد که آنان که گمان می‌برند توحید شهودی است نه وجودی به حقیقت امر نرسیده‌اند، و در حقیقت وجود عین شهود است و هر شهودی که مخالف وجود باشد اعتباری ندارد. عین عبارات وی چنین است:

فانحة: زعمت طائفة انّ التوحيد شهودی لا وجودی. فلم يصلوا الى حقيقة المقام. و تحققت فرقة انّ الوجود عين الشهود، والشهود الذي خالفه الوجود لا يُعتد به، فتخلصوا عن روية الاثنية رأسا.

در قسمت دوم کتاب نیز شواهدی وجود دارد حاکی از آن که خواجه خرد با عقاید شیخ احمد چندان موافق نبوده است. پس از ذکر مقام والای پدر خود، خواجه خرد نام یکایک مریدان بزرگ پدر خود می‌شمارد و مختصری در شرح حال آنان می‌نویسد. اولین کسی که نام وی را می‌برد شیخ حسام الدین است. به قول رضوی شیخ حسام الدین به وحدت شهود سرهندی اعتنائی نمی‌کرد ولی در عین حال با او دوست بود زیرا وی، برخلاف سرهندی، هیچ علاقه‌ای به اینکه خودش شیخ باشد نداشت. اما از کلمات خواجه خرد برداشت دیگری هم می‌توان داشت. به عقیده خواجه خرد حسام الدین وارث حقیقی خواجه باقی بالله و قطب طریقت بود، اما مقام معنوی خود را از نظر اغیار پنهان می‌کرد. بنابراین شیخ احمد را در مقام پائین تری می‌دید. وی در این باره چنین می‌نویسد:

فمن هذه الفرقة العلية الشيخ الكبير المتمكن القطب سيدنا و شيخنا الشيخ حسام الدين احمد، و هو الخليفة الحقيقية للشيخ الامام الاجل [يعنى خواجه باقى بالله] و اكمل اصحابه. قام بعده بتربية اولاده و اصحابه و نصرالدين القويم و سندا لطريقة الخاصة، و كان من الاخفاء و التستر فى أعلى مرتبة و اكمل درجة، و عرج الى اللاهوت فى سنة ثلث و اربعين بعد الالف، و دفن خلف شيخه محاذياً رضى الله عنهما الى يوم الدين. كنت من اول عمرى الى آخر عمره ملحوظاً بعنايته مورداً للمنايا الالهية بهيمته، و هو مرشدى و قبلتى و شيخى على الحقيقة.

[از میان این گروه بلند مقام یکی شیخ کبیر متمکن و قطب، سید و شیخ ما، شیخ حسام الدین احمد است. او خلیفه حقیقی شیخ امام اجل [یعنی خواجه باقی بالله] و کاملترین اصحاب وی است. پس از خواجه باقی بالله شیخ حسام الدین تربیت فرزندان و اصحاب ویرا به عهده گرفت و دین قویم را کمک کرد و طریقه خاصه را استوار ساخت. درخفا و پوشیدگی صاحب بلندترین مرتبه و کاملترین درجه بود. در سال ۱۰۴۳ به الوهیت عروج کرد و در پشت شیخ خود و محاذی باوی دفن شد. خداوند تا روز قیامت از آن دونفر خشنود باد. من از اول عمر خود تا آخر عمر وی ملحوظ به عنایت وی بودم و به همت او مورد عنایت الهی. در حقیقت او مرشد و قبله و شیخ من است].

خواجه خرد، درست پس از شرح حال شیخ حسام الدین، به شرح حال سرهندی توجه می‌کند. عباراتی که به کار می‌برد جای شک باقی نمی‌گذارد که احترام وی به شیخ حسام الدین از احترام وی به شیخ احمد به مراتب بیشتر بوده است:

و منهم الشيخ العالم العارف المتوَّجَّع صاحب المقامات و الاحوال مروَّج الشريعة و الطريقة شيخنا و سيدنا احمد بن عبد الاحد الفاروقى. وصلت الى حضرته عدة مراتب و لقتى طريقة الذكر و اجازنى لتعليمها. مات سنة اربع و ثلثين بعد الالف و دفن فى بلدة سرهند.

[از میان این گروه یکی عالم عارف متوَّجَّع، صاحب مقامات و احوال، مروَّج شریعت و طریقت، شیخ و سید ما احمد بن عبد الاحد فاروقی است. چند مرتبه خدمت وی رسیدم و طریقه ذکر را به من تلقین کرد و اجازه تعلیم آنرا به من داد. در سال ۱۰۳۴ فوت شد و در سرزمین سرهند مدفون گشت].

خواجه خرد مؤلف چند رساله کوتاه به فارسی است. از میان آنها دو رساله، یعنی پرتو عشق و نور وحدت در سال ۱۳۰۸ هجری قمری در دهلی به چاپ رسید. پرتو عشق شرح اسرار عشق الهی است و نور وحدت بیان راه رسیدن به یگانگی. نثر هر دو رساله بسیار ساده و روان و شاعرانه است.

خواجه خرد هر بند این دو رساله را با کلمات "ای سید" شروع می‌کند، که در پرتو عشق خطاب به حق است و در نور وحدت خطاب به خواننده. اگر حق را

سید می‌گوید به دلیل ربوبیت وی است، و اگر انسان را به سبب خلافت الهی است که در فطرت وی نهفته است. در نور وحدت درباره سید بودن چنین می‌نویسد: «ای سید! اگر سیادت می‌خواهی واحد شو و واحد باش.» متن چاپ شده پرتو عشق بسیار مغلوط است و نسخه خطی آن در دسترس نیست. چند بند اول رساله را که نسبتاً بی غلط است به عنوان نمونه‌ای از سبک پُرشور آن نقل می‌کنم:

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دوجہانی من با من نسبت یگانگی دارد و درمن جز خود را نمی بیند و مرا جز خود نمی‌داند. الحال که این دید و دانش به کمال رسانیده است می خواهد که در پرده من سخن کند و گزارش احوال عاشقی و معشوقی می‌نماید. در بیان اسراری که هم پوشیده است و هم آشکار رساله‌ای ترتیب دهد. و نیز اسرار پوشیده اسرار معشوقی است و اسرار آشکار اسرار عاشقی. و پیش از آنکه تمام شود این رساله را پرتو عشق نام می‌کند. نخستین حرفی که عاشق به معشوق و بنده به صاحب خود می‌گوید این است که ای عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی، کاری که مرا با تو افتاده است نه آن است که به نوشتن راست آید یا به گفتن سرانجام پذیرد. و دیگر تو هم نویسی و هم تو گوئی.

ای سید! نه من منم و نه تو تویی که من توام و تو منی. از ازل چون خواستی که به معشوقی و صاحبی جلوه گر شوی، در پرده من به عاشقی و بندگی ظاهر گشتی تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت. از این راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو از من پیداست و تو عاشق من باشی که عاشقی من به عشق تو بود. تو کجا معشوق بودی؟ حیرانم که تو معشوقی یا من و من عاشقم یا تو. هیسات، هیسات! این چه حرف است؟ من هیچ نیم، هر چه هست تویی. هم عاشق تویی و هم معشوق تویی.

سر تا پایم فدای سر تا پایت.

ای سید! یادم از آن هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت اصلاً ظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندمج بود و مستتر گشت. بناگاه خط فاصل در دایره اتحاد بهم رسید و من من شدم و تو تو. چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا بر من نظری افتاد و این نظر تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود. و چون وقت رجوع ظل به اصل و وصول عاشق به معشوق رسید، نسبت حب غلبه کرد و نسبت اتحاد مستتر گشت. حالی پیش آمد که در شرح ننگند. چندان الم و درد ظاهر گشت که از عاشق به معشوق سرایت کرد و معشوق را در صورت عاشقی وانمود. رفته رفته کار به اینجا کشید که اتحاد سابق ظهور کرد و خط فاصل گاه گاه از میان بر طرف شدن گرفت. دردی هست این است که دوام این حال میسر نیست، چه مقرر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف می‌گذرد و بقا ندارد. آه از این درد بی نهایت و الم بی پایان!

ای سید! کسی تصوّر نکنند که این حرف از عالم حقیقت است، بلکه از عالم مجاز است که مبراست از حقیقت. و دیگری گمان نکنند که این سخن از عالم مجاز است، بلکه از حقیقت که در پرده مجاز جلوه کرده است.

ای سید! حقیقت عین مجاز است و مجاز عین حقیقت.

ای سید! یک نام تو حقیقت است و نام دیگر تو مجاز است. و بنده هر نامی که خوانی خود را بخوان. . . .

ای سید! مقصود آن است که اگرچه چند روزی من بی تو باشم اما به عاقبت با تو باشم، و تو باشی و من نباشم. کارساز توئی، کارمن بساز.

ای سید و ای محبوب جانی من و ای سرمایه زندگانی من، ای غایت آمال و امانی من، ای دانای راز نهانی من، ای جان من، ای دل من، ای چشم من، ای گوش من، ای روی من، ای خوی من، ای دست من، ای پای من، ای عقل من، ای تن من، ای گوشت من، ای پوست من، ای رگ من، ای خون من، ای همه چیز من، ای یاد من! جز تو دیگری ندارم. چه گویم چون همه توئی و من کیستم. ^۵

از رسائل دیگر فارسی خواجه خرد پورده بر انداخت و پردگی شناخت است. این رساله کوتاه شرح مختصری است از علم اعتقادی و علم عملی و نه اصل طریقت، یعنی توبه، زهد، توکل، قناعت، عزلت، ذکر، صبر، مراقبه و رضا، و در قسمت آخر، حقیقت خودی.

در رساله یک برگ عارف خرد صفات مختلف عارف را به زبان زیبایی شرح می‌دهد و چون آن رساله را جای دیگر چاپ کرده‌ام خواننده را به متن چاپ شده آن ارجاع می‌دهم.

آخرین رساله خواجه خرد که به نظر نگارنده رسیده است نور وحدت است، که در زیر متن کامل آنرا نقل می‌کنم. همانطور که گفته شد این رساله همراه پرتو عشق به چاپ رسیده است، و مانند آن رساله پُر از غلط است. خوشبختانه عکس دونسخه خطی آن را در دست دارم و همچنین رونویس نصف یک نسخه دیگر. هر سه نسخه از متن چاپی مغلوپ تر است اما با مقابله چهار نسخه با هم به یک نسخه نسبتاً کم غلط رسیده‌ام. چون این رساله از شاهکارهای مکتب ابن عربی در هند است و شاید به زودی نسخه بهتری از آن به دست نیاید، چاپ کردن همین نسخه معیوب را نیز بی فایده ندانستم. باشد که با این رساله این عارف بزرگ تاحدی شناخته و علاقه دانشمندان ایرانی به گنجینه‌های فارسی عرفان اسلامی در هند جلب شود. اختلاف نسخه‌ها در جزئیات بسیار زیاد است و ضبط آنها بهر حال در این مرحله از تحقیق بی فایده. از این رو فقط

مهم ترین اختلافها را در پانویسها آورده‌ام.^۴ در آن چند جا که کتاب *الفوائد* عین مطلب نور وحدت را آورده است متن عربی آن را در پانویس یادداشت کرده‌ام.

نور وحدت

بسم الله الرحمن الرحيم

[این رساله نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المحققین برهان المدققین عارف بالله خواجه عبدالله المعروف به خواجه خرد قدس الله روحه و افاض علی الطالبین فتوحه شب جمعه مبارک روز عرس خواجه بهاء الحق و الملة والدين المعروف بنقشبند قدس الله تعالی سره العزیز سوم ربیع الاول سنة هزار و پنجاه و سه اتفاق شروع در اظهار این اسرار واقع شد]
الحمد لله الحمد لله که حقیقت از آفتاب روشن تر است و جمال وحدت از مرآت کثرت به همه حال در نظر.

ای سید! این رساله از حقیقت تو بسوی تست. اگر به چشم همت مطالعه او فرمایی چنان دانم که از صورت به حقیقت برسی و بُعد موهوم از میانه برخیزد. ای سید! یکی از بُعد خبر دهد و آنرا وجهی بود، و دیگری از قرب نشانمند گرداند و آنرا نیز سببی باشد. حقیقت تو که به زبان این رساله با تو حرف می‌زند بر وحدت اطلاع دهد، که آنجا نه بُعد است و نه قرب، و چون وحدت طلوع فرماید بُعد و قرب عین وحدت باشد.

ای سید! هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع و جدال است مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی‌اند، اگرچه هیچکدام با ایشان یکی نیست.

ای سید! اهل وحدت از مذاهب مختلفه متضاده و مشارب متنوعه متناقضه مشربی لطیف روحانی و مذهبی عام شامل وجدانی انتزاع نمایند. ایشان را جز این مذهب مذهبی خاص و مشربی مخصوص نیز باشد، چنانچه در گفتگو درآید و گفته شود که متکلم چنین گفت و حکیم چنین و صوفی چنان. ای سید! وحدت باطن کثرت است و کثرت ظاهر وحدت، و حقیقت در هردو یکیست.

ای سید! موجود یکیست که به صورت کثرت موهوم می‌نماید.

ای سید! تو را از وحدت به کثرت آورده‌اند و از یگانگی به دوئی وانموده‌اند بجهت حکمتی که او سبحانه داند و بندگان خاص او نیز به اعلام او

دانند.^{۱۰} و ترا چنان ساختند که از وحدت سابقه هیچ خبری نداری و از آن حال اثری در تو پیدا نیست، بلکه تمام عالم را حق سبحانه بی خبر از وحدت به کثرت آورده. بعد از آن چندی از بندگان را بی واسطه به خود آشنا کرده از کثرت به وحدت برده و راه وصول از کثرت به وحدت تعلیم فرموده به کثرت فرستاد چنانچه ایشان در کثرت وحدت می دیدند، و ایشان را فرموده که به دیگران تعلیم این طریقه نمایند. ایشان امثال امر نموده اعلام آن طریق نمودند. هر که بر آن راه عمل کرده و پیروی آن جماعت نموده از کثرت به وحدت پیوست و از دوگانگی به یگانگی رسید. آن جماعت بزرگواران انبیا اند و آن راه وصول شریعت و طریقت است.

ای سید! شریعت عبارت از فعلی چند و ترکی چند است که آنرا در کتب فقهی بیان کرده اند. و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق است، یعنی تبدیل اوصاف ذمیمه به اوصاف حمیده، که آنرا "سفر در وطن" نیز گویند و تعبیر به "سلوک" نمایند. و آن در کتب مشایخ بخصوص در کتب امام محمّد غزالی به تفصیل مذکور است، و بعضی از آداب و اشغال که مشایخ آنرا وضع کرده اند داخل طریقت است.

ای سید! احکام شرعی که مبنای آن اثنیّت است با خاصیت موصل به وحدت است، و سرّ آنرا خداوند داند و خاصان او. پس در ایصال اعمال که مربوط به کثرت بود بسوی وحدت اشارت است به آنکه کثرت عین وحدت است. ^{۱۱} بفهم!

ای سید! نماز و روزه و زکات و حج و امثال آن که موصل به وحدت اند به خاصیت، ایصال آنها به وحدت وقتی است که خالصاً لله مؤدی شوند، چنانچه شرط کرده اند. و معنی "لله" در این باب همه کس را به فهم درنگنجد، و هر کس را تا کدام معنی به خاطر رسد. اما آنچه طالب وحدت را ضروریست آن است که تصوّر کنند که نیت کردم که نماز گزارم یا روزه گیرم مثلاً برای حقیقت خود و وجود او، یعنی یافت او، که او را گم کرده ام و می خواهم که بوسیله این عبادت وحدت که عین الله است ظهور نماید.

ای سید! عابد اوست و معبود اوست. عابد است در مرتبه تقید و معبود است در مرتبه اطلاق. و مراتب و تمیز در مراتب از امور عقلیه است، و موجود نیست مگر یک حقیقت که هستی صرف است. بفهم!

ای سید! چون نیک نگری اخلاق ذمیمه که رفع آنها در طریقت واجب است همه ثنّبی و مشعر از بیگانگی و دوئی، و اخلاق حمیده که تحصیل آنها لازم

است همه مخبر و معلم است از آشنائی و یگانگی. پس طالب وحدت را چاره نیست از شریعت و طریقت، اگرچه سرّ ایصال در اول او را معلوم نباشد، و درثانی اگر تأملی نماید بشرط مناسبت غالباً بفهمد، چنانچه اشعاری کردیم به آن.

ای سید! این همه اشغال و اذکار و مراقبات و توجّهات و طریق سلوک که مشایخ وضع فرموده‌اند برای رفع اثینیت موهومه است. پس بدان که فاصل میان وحدت که حق است و کثرت که خلق است جز وهم و خیال نیست و به حقیقت وحدت است که بصورت کثرت می‌نماید و یکیست که بسیار درنظر درآید، چنانکه احول یکی را دو می‌بیند و چنانچه نقطه جواله بصورت دائره دیده می‌شود و چنانچه قطره باران نازله بشکل خط درنظر درآید. [پس وحدت عین کثرت است و کثرت عین وحدت، یعنی عاید که درکثرت است همان وحدت است به ذات و صفات خود در افعال و آثار.]^{۱۲}

ای سید! عارفی رفیع المرتبه می‌فرمود که درویشی تصحیح خیال است، یعنی غیرحق دردل نماند. الحق خوب می‌فرمود.

ای سید! چون حجاب جز خیال نیست رفع حجاب نیز به خیال باید کرد و شب و روز در خیال وحدت باید بود.^{۱۳}

ای سید! اگر سیادت می‌خواهی واحد شو و واحد باش. واحد شدن آن است که از توهم دوئی برآئی، و واحد بودن آن است که بر وحدت و در وحدت همیشه باشی. تفرقه خاطر و غم و اندوه همه از دوئیست. چون دوئی از نظر برود آرام و قرار میسر گردد چنانچه تا ابد به هیچ غم مبتلا نگردد و در دو جهان آسوده گردد، چه آسودگی درعدم است.

ای سید! چون به حقیقت توحید بررسی و وحدت صفت تو گردد دانی که نسبت تو به حق بعد از سلوک هیچ نیفزوده است. همان نسبت است که پیش از سلوک بوده، بلکه نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود نیز یکیست. آری دانشی پیدا کرده‌ای و یقینی بهم رسانیدی که بهیچ آب و آتش زائل نگردد. و از ازل تا ابد حق موجود است و پس. هرگز دیگری موجود نشده، و توهم باطل اعتباری ندارد. زید را بیماری پیدا شد که خود را عمرو دانست و از مردم اوصاف زید شنیده درطلب او شد. چون به علاج‌های خوب بیماری او رفع شد عمرو هیچ جا نبود و زید بود و بس. سی مرغ قصد سیمرخ نمودند. چون به منزلگاه رسیدند خود را سیمرخ دیدند. حق سبحانه خود را به صفت‌های خود می‌دانست؛ این حقیقت‌های چیزهاست. بعد از آن به آن صفت‌ها خود را وانمود؛

این عالم است. اینجا غیرکجاست و غیرکجا موجود شد؟

ای سید! چون حقیقت کار این چنین دانستی، معلوم تو شد که قرب و بُعد و مساوات همه از توهم است. کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شود؟ کی جدائی داشتی تا پیوستگی پیدا کند؟ درعالم اگر هزارسال فکر کنی غیرحقیقت مطلقه که عین وحدت است هیچ چیز نیایی، بلکه هیچ ذاتی و هیچ صفتی و هیچ جنسی و هیچ جهتی چه خارجی و چه ذهنی و چه وهمی بهم نرسد که غیر او بود. همه اوست و اوست همه.

ای سید! هرچه در ادراک می درآید اوست و هرچه در ادراک نمی درآید هم اوست. آنچه او را "وجود" گویند ظهور اوست و آنچه او را "عدم" گویند بطون اوست. اول اوست، آخر اوست، باطن اوست، ظاهر اوست، مطلق اوست، مقید اوست، کلی اوست، جزئی اوست، منزّه اوست، مشبه اوست.

ای سید! با آنکه همه است^{۱۴} از همه پاک است. این اطلاق او نسبتی دیگر است غیر آن اطلاق که با او عین همه است.^{۱۵} دراین اطلاق هیچ کشفی و عقلی و فهمی نرسد. «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» اینجاست.

ای سید! شهود او در مراتب ظهور است، و گاهی از مراتب بیرون بود و این شهود کالبرق الخاطف باشد و دوام او مستحیل است. و حصول او و عدم دوام او مقتضای جامعیت انسانی است که مظهر اتم است.^{۱۶}

ای سید! عارف را بالاتر از این مقام نیست و دراین مقام فنای کلی و انعدام صرف است و این از اقسام کلیه قیامت است.

ای سید! این معارف دراین مقام به تقریب نوشته شد. آنچه سالک را ضروری است همان فکر وحدت است که بالا نوشته‌ایم. باید که شب و روز دراین سعی باشد که کثرت موهومه که به عنوان غیریت درنظر می درآید از نظر ساقط شده مرآت وحدت شود و سالک جز یکی نبیند و جز یکی نداند و جز یکی نخواند.

ای سید! طریق دیگر این است که "لا اله" یعنی همه چیزها که مشهود اند نیستند به این معنی که گم‌اند دروحدت ذات و مستهلک اند دروی؛ "الّا الله" یعنی وحدت ذات بصورت این چیزها ظاهر است و درنظرها مشهود. پس اشیا باطن اند دروی و او ظاهر است در اشیا. پس او هم ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا باشد، و در اشیا جز ظاهر و باطن چیزی دیگر نیست. پس اشیا اشیا نباشد، بلکه حق باشد، و نام اشیا بر اشیا اعتباری بود، که آن نیز عین حق است.

ای سید! طریق مراقبه از کلمات سابقه به وجوه مختلفه می‌توان فهمید. مراقبه عبارت از ملاحظه معنی وحدت است به هر وجه که توان کرد. اگر ملاحظه الفاظ و تخیل آنها واسطه تعقل معانی گردد آنرا "ذکر" گویند، الفاظ هرچه بود، خواه «لا اله الا الله» و خواه لفظ "الله" تنها. و اگر بی تخیل الفاظ تعقل معانی کنند مراقبه و توجه بود. وجوه آن بسیار است چنانچه از کتب بزرگان معلوم تواند کرد. مقصود آن است که معنی وحدت دردل قرار گیرد. و ذکر لفظ الله چنان است که به حقیقت قلبیه و بتوسط تصور مضغه متوجه گشته از این حیثیت که آن حقیقت قلبیه مظهر حق است تخیل لفظ الله کنند و بر وی اطلاق نمایند.

ای سید! اگر به خود متوجه شوی و توانی این توجه را درست کرد، کار به آسانی صورت گیرد.

ای سید! بدن تو صورت و مظهر روح تست و غیر او نیست، و روح تو مظهر و صورت حق است و غیر او نیست. و این هر دو صورت جسمی و روحی موهوم‌اند. چون لفظ الله درخیال گوئی و به آن حقیقت که بصورت این دو موهوم ظاهر است متوجه گردی و دانی که من همانم، امید است که شهود وحدت درکثرت میسر شود. و هرچه درنظر تو درآید باید که بدانی که صورتی دارد و روحی دارد و حقیقتی دارد، چه صورت او ملک و ناسوت اوست، و روح او ملکوت اوست، و حقیقت او جبروت و لاهوت اوست که عبارت است از ذات و صفات حق است، یعنی وجه خاص به آن شئی که عین حقیقت مطلقه است.

ای سید! جبروت صفات است و لاهوت ذات است، و صفات غیر ذات نیست. آری درکشف و شهود اعتبار مغایرتی روی می‌دهد و آن درمقام حصول تجلیات صفاتی و ذاتیه است. و ما اینجا ذات و صفات را در یک مرتبه اعتبار کردیم به جهت عینیت.

ای سید! عالم علم حق است که به تجلی ذات - که الف اشارت به اوست - ظهور نموده، و علم عین ذات است.

ای سید! حقیقت مطلقه ظهورات بی نهایت دارد. انا کلیات او پنج است. ظهور اول ظهور علم اجمالیست، ظهور دوم ظهور علم تفصیلی، ظهور سوم ظهور صور روحانیه، ظهور چهارم ظهور صور مثالیه، ظهور پنجم ظهور صور جسمانیه، و اگر ظهور انسانی را جداگیری، ظهورات کلیه شش بود. این ظهورات را «تنزلات خمس» یا «سته» گویند و «حضرات» نیز گویند.

ای سید! انسان جامع همه ظهورات است، و بیان این جامعیت به وجوه کثیره توان کرد.

ای سید! باید که بدانی که حقیقت انسانی در همه مراتب به صورتی مناسب آن مرتبه ظهوری دارد. همه حقائق صور آن حقیقت است، و این حقیقت به مرتبه مقدم است بر همه حقائق، اگرچه به ظهور پایان از همه افتاده است. [ای سید! سوره فاتحه اول قرآن مجید است. الحمدلله واقع شده و معنی او آن است که جنس حامدیت و محمودیت مخصوص اوست، یعنی حامد اوست و محمود اوست بهرحال و بهر صفت و بهرجا و بهر صورت. غیر او حامدی و محمودی نیست.

ای سید! اول سوره بقره "الم" واقع شده. الف اشاره است به احدیت که الف اول اوست، و لام اشاره است به علم که لام وسط اوست، و میم اشاره است به عالم که میم آخر اوست. یعنی احدیت صورت علم گرفت، و علم صورت عالم.^{۱۷} ای سید! آنچه ترا ضروری است تعقل معنی وحدت است و پیوسته در آن مراقب بودن. به تفصیل این معارف و رسیدن در اول امر هیچ درکار نیست. چون به عنایت الهی معنی وحدت در دل بنشیند و خیال دوئی مرتفع گردد، تراصفائی رو خواهد داد که همه علوم و حقائق بر تو مکشوف خواهد شد و خافیه نخواهد ماند. تا کثرت از نظر نرفته و توهم دوئی باقی است علوم صحیحه مشکل است که روی نماید.

ای سید! چندروزی ریاضتی بر خود باید گرفت و انفاس مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل از میان بدر رود [و خیال حق بجای آن نشیند].^{۱۸} ای سید! تا این خیال در تو قرار نگرفته است و ظاهر و باطن ترا فرو نگرفته بهیچ چیز متوجه نباید شد. چون این خیال قرار گرفت و تفرقه و دوئی برطرف شد هیچ چیز ترا مزاحم نمی‌تواند شد، چه موهوم باطل موجود حق را مزاحم نشود.

ای سید! نسبت حق به عالم چون نسبت آب به برف، بلکه نزدیک تر از آن باید دانست، و یا چون نسبت طلا به زیورها که ازو راست کنند، یا چون نسبت گل به ظروف که از گل ساخته شود. اینها همه یکیست.

ای سید! رابطه میان عالم و حق همه کلمه "من" است، چه عالم ازو ناشیست و بادی؛ و هم کلمه "الی"، چه عالم بسوی او راجع است، و این صدور و رجوع هم در ازل و هم در ابد است و هم در جمیع آنات زمانی، چه در هر آن عالم به حقیقت رود و از حقیقت برآید چون موج از دریا؛ و

هم کلمه "فی" است، چه عالم درحق است و حق در عالم، که به وجهی آن مظهر است و به وجهی این مظهر؛ و هم کلمه "مع" است، چه معیت ذاتی و صفاتی و فعلی بی شبهه متحقق است؛ و هم کلمه "هو"، چه عالم عین حق است و حق عین عالم؛ و هم کلمه "لیس"، چه به وجهی عالم عالم است و حق حق، نه عالم حق است و نه حق عالم.

ای سید! به وجهی از همه روابط منزّه است و میان عالم و حق رابط نیست. این اعتبار را "لاتعین" گویند.

ای سید! هرکه حق را به این وجه بشناسد حق را به وجه ممکن شناخته باشد.

ای سید! اول سالک را به اسم "ظاهر" متوجه باید شد و به یقین باید دانست که اوست پیدا به همه صور و معانی، و هیچ صورتی و معنی نیست که جز او بود. این معنی را مکرّر نوشته‌ام، به جهت تاکید باز می‌نویسم. مقصود این است که فکر وحدت لازم خود باید داشت و خود را در آن فکر گم باید کرد. چون در این فکر استغراق حاصل شود، از اسم "باطن" نیز بهره مندی خواهد یافت.

ای سید! اگر سالها به عبادت و طاعت و اذکار اشتغال نمائی و از وحدت غافل باشی از وصل محرومی، اگرچه احوال و کیفیات غریبه روی نماید و انوار و واقعات جلوه گر گردد.

ای سید! حالی که آنرا وصل توهم کنی و ثمره آن حال علم وحدت نباشد به حقیقت آن وصل نیست. آنچه ظاهر شده مرتبه‌ای است از مراتب ظهور، نه مقصود حقیقی که مطلق است و ظاهر در همه وعین همه. تاجیزی ظاهر می‌شود که به وجهی از وجوه با شیئی از اشیا مغایرت دارد آن منزل و مقصود نیست.

ای سید! هرگاه حقیقت معامله این چنین باشد، از اول ترا مراقبه مطلق ضروری است تا مسافت نماند.

ای سید! تفرقه وجدائی تازمانی است که همه را یکی نمی‌بینی و نمی‌دانی. چون همه را یکی دیدی و دانستی از تفرقه و دوئی خلاص شدی وصل عریان میسر شد.

ای سید! چون همه را یکی دیدی همه نماند، بلکه یکی ماند و بس. ای سید! میان تو و مقصود راهی نیست، و راهی که هست همین است که تو اورا جدا از خود و غیر از خود می‌دانی. چون دانستی که تو نیستی، اوست و

بس، راه نماند. جمعیت دل و آزادی و معرفت نفس و معرفت حق و فنا و وصل و کمال قرب اینجا حاصل شد و کار تمام گشت.

ای سید! چون به این مقام رسیدی که خود را ندیدی و او را دیدی آسودی. دنیا و آخرت در حق تو یکی باشد. و فنا و بقا، خیر و شر، وجود و عدم، کفر و اسلام، موت و حیات، طاعت و معصیت عقب ماند، بساط زمان و مکان در نور دیده شد.

ای سید! چون تو نماندی هیچ نماند، که همه چیزها به تو و اندیشه تو وابسته است.

ای سید! بدان که همه چیزها در تست، و همه چیز بیرون از تو وجودی ندارد. چون خود را از همه چیز خالی کردی هیچ چیز نماند.

ای سید! ترا وجود جز در حق نیست و همه چیزها در تو موجوداند. چون خود را به حق بردی و در آن دریای بی کران خود را انداختی، یعنی به این صفت آگاه شدی، همه چیزها با تو در آن دریا گم شد.

ای سید! اگر نیک بنگری بدانی که انانیت که از تو سر می زند از تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی. در تمام عالم یک اناگوست که انانیت او از همه جلوه گر است.

ای سید! علامت وصول به حقیقت مطلقه آن است که انانیت که از تو سر می زند بر همه چیزها اطلاق یابد بی تکلف و همه چیزها را "انا" توانی گفت. اینجا معلوم شد که حجاب جز تعین انانیت نیست.

ای سید! یک ذات است که تمام عالم صفت اوست و قائم به او، و آن ذات به این صفات ظاهر و پیداست.

ای سید! همان ذات است که ذاتها شده، و همان ذات است که اول علم خود شده دیگر بار بصورت علمهای جهان شده، و همان ذات است که قدرت خود و قدرت هاست، و همان ذات است که ارادت خود و ارادت هاست، و همان ذات است که سمع خود و سمع هاست و بصر خود و بصر هاست و حیات خود و حیات هاست و فعل خود و فعل هاست و کلام خود و کلام هاست، و علی هذا القیاس همان ذات است که هستی خود و هستی هاست.

ای سید! هر چه به عالم ظهور آمده در ذات پوشیده بود. بعد از آن ذات بصورت او در علم خود اولاً و در عین خود ثانیاً جلوه فرمود. ذات رنگ او گرفت و او رنگ ذات. و آنچه پوشیده بود در ذات به قطع عین

ذات بود، که غیر شئی درشئی نبود. پس آن ذات خود بخود معاملت کرد و عاشقی ورزید و بندگی و خدائی درمیان آورد و کارخانه ازل و ابدی برپا کرد.

ای سید! تو خودرا چنان خیال کن که هنوز آنجائی که در ازل بودی تا آزاد شوی و دیگر روی تفرقه و غم و بلا نبینی.

ای سید! روح تو اوست که به او زنده‌ای و دل تو اوست که به او دانائی و بصر تو اوست که به او نگری و سمع تو اوست که به او می‌شنوی و دست تو اوست که به او می‌گیری و پای تو اوست که به او می‌روی.

ای سید! هر جزو و عضو تو از اجزا و اعضای ظاهر و باطن تو اوست که به او کار آن جزو و عضو از تو برمی‌آید، و مجموع اعضا و اجزای تو اوست که تو به او تویی.

ای سید! اوئی و تویی و منی هر سه صفت اوست، دیگری درمیان نیست. ای سید! توحید صفت واحد است، نه من و تو. و تا من و تو باقی است اشراک است نه توحید.

ای سید! چون تو رفتی "فنا"ست، و چون او درمیان آید "بقا"ست. ای سید! "سلوک" سعی تست در رفع اثنینیت، و "جذبه" رفتن تست به وحدت.

ای سید! به سلوک و جذبه و فنا و بقا اسم ولایت متحقق است. ای سید! با همه اشیاء نیازمندی کن که عین مطلوب تو اند، و با دشمن دوستی ورز که اونیز مقصود تست.

ای سید! با خود نیز بانظر محبت ناظر باش که عین محبوبی.

ای سید! اینها درسلوک ضروریست.

ای سید! بد و نیک را در دریای وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی.

ای سید! سخن وحدت را اگر بسیار گویم اندک است و اگر اندک گویم بسیار است. بدایت این معرفت درنهایت مندرج است و نهایت او در بدایت مندمج. نه او را بدایت است و نه نهایت. تا چند گویم و تا چند نویسم، نه من می‌گویم، نه من می‌نویسم. حقیقت خود به خود درگفتگوست.

ای سید! چون درخواب شوی نیت کن که به عالم بطون می‌روم و رجوع به حقیقت خود می‌کنم. چون بیدار شوی بدان که به عالم ظهور آمدم و از بطون به ظهور تنزل نمودم. و باید که سحر برخیزی و استغفار کنی و

بگوئی که ای حقیقت من، مرا به خود بکش و مرا از من بپوش و از دوئی برآر. و نماز تهجد کنی و سوره یاسین اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی که مختار خواججهای دین و دنیا است. بعد از آن به فکر وحدت مشغول باش تا نماز صبح برسد. چون از نماز فارغ شوی تا برآمدن آفتاب خواه نخواه مستقبل قبله به مراقبه وحدت باید بود الا عندالضروره. چون آفتاب طلوع کند چهار رکعت بدو سلام گزار و سوره یاسین یکبار بخوان، و اگر در چهار رکعت توانی خواند بهتر است. و همچنین بعد از هر نماز سوره یاسین بخوان که فواید بسیار دارد. اما در خواندن نماز و قرآن باید که فکر وحدت از دست ندهد و بداند که خود عبادت خود می کند و خود کلام خود می خواند.

ای سید! سالک را همه آداب طریقت ضروری است. تفصیل آن آداب در این رساله گنجایش ندارد از اختصاری که مطلوب است. اما آنچه طالب را توان نوشت این است که خواب کمتر کند. چون ضرور شود و غالب شود به آن اندیشه که نوشتم خواب کند. و طعام و شراب باید که اندک باشد، در شبانروز یکبار، و اگر صائم بود بهتر است. و باید که از پریشانی لقمه احتراز کند که از اسباب دوئی و بیگانگی و وهم باطل است. هرچه در شرع منع است و هرچه در طریقت بد است همه این چنین است. این قاعده را نیکو یاد دار که ضروری است.

ای سید! باید که سخن کمتر کنی و در خلوتها و صحراها تنها مراقبه و ملاحظه وحدت می کرده باشی.

ای سید! سخن کردن دل را در جنبش آرد و تفرقه باز دهد و ترا از کسب وحدت و یگانگی غافل سازد. جز به ضرورت حرف مزین و هرچه گوئی مختصر گو و وحدت را یک لمح از اندیشه جدا مکن. چون در مجالس نشینی بیشتر مقید مشو. مبادا غفلتی واقع شود. و سعی کن تا آن کثرت مرآت وحدت شود و مقوی گردد.

ای سید! در اخفای اندیشه خود در ابتدا حتی الامکان سعی باید بود و این کلمات را با همه کس نیاید نمود، مگر با مخصوصان خود.

ای سید! کنیزک و غلام و آشنا و بیگانه و دشمن و دوست آشنای به وحدت باید کرد و همه را به نظر اخلاص و به چشم حقیقت بین باید دید.

ای سید! نزاع و جدال مطلق از میان بردار و انکار بالکلیه از میان

برطرف کن تا وحدت ظهور نماید. و بسیار سعی باید کرد تا خشم و غضب ظهور نکند. لت کردن و زدن خود چه گنجایش دارد؟ وهمه را معذور باید داشت، چه در خانه و بیرون خانه. و با فرزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود. اگر کسی باتو بدی کند، زنهار از آن دل بد نکنی و نرنجی و او را از خودخوش و راضی داری و مکافات بدی به نیکوئی کنی که این اصل کلی است در طریقت.

ای سید! تنها بودن و تنها نشستن در جمعیت دخل تمام دارد.

ای سید! حال طالب از این دو حال خالی نیست: تعلقات ظاهر دارد یا نه. اگر ندارد معامله او آسان است. او را باید که از همه قطع کرده در خلوت یا در صحرا نشیند و به حقیقت خود متوجه شود تا زمانی که حقیقت متجلی شود و وهم دوئی برخیزد. آن زمان به هر روش که باشد گنجایش دارد. و اگر تعلقات ظاهر دارد و حقوق شرعی به او متوجه است، باید که بقدر ضرورت به آن پردازد. اما باید که احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظه وحدت که حقیقت است بالکلیه غفلت واقع نشود. و می باید که شبها در این کار بسیار بکوشد و در مراقبه وحدت باشد و روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روز بروز می افزوده باشد تا آنکه این معنی غلبه کند و از همه وارهاند.

ای سید! وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف الهی ظهور فرمود همه حقوق از تو ادا خواهد شد و ترا با هیچ کس و هیچ چیز کاری نخواهد بود. خدا وکیل تو خواهد بود، و به جای تو او خواهد بود، و تو در میان نه ای.

ای سید! صحبت دنیا و اهل دنیا در طریق سلوک مضر است. اما کسی که گرفتار است و نمی تواند از آن قطع کردن بضرورت احتیاط تمام نماید که چیزی واقع نشود که با شریعت یا طریقت یا حقیقت جنگ داشته باشد، و اگر تقصیر رود باید که رجوع نموده تدارک آن واقع شود. ای سید! در لباس تکلف نباید کرد و از لباس فقر با خود چیزی باید داشت.

ای سید! همیشه حاضر دل باید بود و از گذشته و آینده یاد نباید کرد و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد.

ای سید! بدان که هیچ مرگی بدتر از مرگ غفلت از وحدت نیست

و هیچ عذابی سخت تر از عذاب دوری از حقیقت خود. نه از این مرگ و از این عذاب ترسان بوده متوجه وحدت باید بود و به یقین باید دانست که همه یکیست و غیریکی موجود نیست. هر قدر که این اندیشه غالب است سعادت در اوست. چون از وهم دوئی برآید، قیامت بر او واقع شود و درجته شهود شود، تا ابد الابدین آسود.

ای سید! این چنین دولتی هرگاه در دنیا میسر شدنیست، چون است که در آن سعی نمی کنی و غافل می باشی؟

ای سید! قیامتی بر همه کس و بر همه چیز آمدنیست و آن رجوع همه است به وحدت. اما بعد از آنکه ظهور کل واقع شود، اگرچه همه از اصل خود برآمده باشند، لذتی که می باید همه را روی ندهد مگر مردمی که اینجا قیامت بر آنها گذشته باشد. پس باید که سعی کنی که آن معنی که موعود است ترا اینجا روی نماید تا آسودگی حاصل شود و لذتی که می باید دست دهد.

ای سید! مقصود همین است که وهم دوئی برخیزد و تونمانی، او ماند و بس. همه انبیا و اولیا بر این اتفاق کرده اند و در کتب الهیه و احادیث نبویه و کلمات اولیا دلائل این بسیار است، و عظمای هر فرقه به وحدت قائل اند و همه به یک زبان بر این رفته اند که غیر حق موجودی نیست. عالم صورت اوست و ظهور اوست و بس. به خاطر است که شواهد این مطالب در کتاب علی حده نوشته شود و از دلائلی که عقل سلیم استنباط آن کرده نیز پاره آورده شود ان شاء الله سبحانه.

ای سید! امروز که آخر الزمان است و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از مغرب خلقت طلوع نماید، از آنجا که پیش از طلوع آفتاب انوار و آثار ظاهر می شود و اسرار توحید از زبان خاص و عام به اختیار و بی اختیار فهمیده و نافهمیده سر می زند، طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را از خود بپوشد و حقیقت وحدت کما ینبغی بر روی جلوه گر شود و به گفتگوی زبانی اکتفا واقع نشود.

ای سید! الله مطلق، محمد برحق!

تَمَّتْ

پانویس ها:

۱. *A History of Sufism in India*, Delhi, Munshiram Manoharlal, 1978-1983. ج. ۲، صص ۲۴۹ و ۲۵۰.
۲. نسخه شماره ۲۹۷۰۹/۳۴ در مجموعه سبحان الله در کتابخانه مولانا آزاد در دانشگاه مسلمان علیگره؛ نسخه شماره ۲۹۹۷ در کتابخانه خدابخش پتنه. نسخه خطی ناقصی از یک ترجمه فارسی الفوائج تحت شماره ۱۷۳۴ در کتابخانه Andhra Pradesh State Oriental Manuscripts Library در حیدرآباد دکن موجود است.
۳. *A History*، ص ۱۹۵.
۴. *رسائل ستّه ضروریه*، مطبعه مجتباتی، ۱۳۰۸ هجری قمری، صص ۷۹-۱۰۰.
۵. همان، صص ۹۲-۹۳.
۶. نسخه خطی آن در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه علیگره، مجموعه حبیب گنج، تحت شماره ۲۱/۲۹۱ و همچنین در کتابخانه رضای رامپور تحت شماره ۹۶۵ موجود است.
۷. *مجلة صوفی* (لندن)، شماره چهارم، ۱۳۶۸ شمسی، صص ۲۲-۲۵.
۸. P یعنی نسخه چاپ شده در *رسائل ستّه ضروریه*؛ I یعنی نسخه شماره ۳۱۷۵ در *Institute of Islamic Studies, Tughlughabad, New Delhi*؛ A یعنی نسخه استنساخ شده از نسخه شماره ۲۶۰۱ در دانشگاه کشمیر.
۹. این بند فقط در نسخه P است.
۱۰. *الفوائج*: ایتها الطالب ان الله انزلک من الوحده الی الکثرة و وطنک فی غیر موطنک علی وجه صارالموطن منسباً و لم یبق فیک ذکر و اثر منه. ثم یتین لک طریق الوصول الی الموطن و ذکرک ایتها، و فی هذه الانساء والتذکیر اسراراً وحکم لا یطلع علیها الا من اطلمه الله تعالی.
۱۱. *الفوائج*: اعلم ان فی ایصال الاحکام المبنیه علی الاثنینیه الی الوحده اشعاراً الی ان الکثرة عین الوحده والغبیر هو العین.
۱۲. این جمله فقط در نسخه P است.
۱۳. *الفوائج*: ایتها السالک حجابک خیالک، فارغ الخیال بالخیال. اعلم ان التوهم والتخیل عباده لا رباء فیها و هو کله صدق و صفاء و نور و ضیاء.
۱۴. همه است: هم P, I.
۱۵. که با او عین همه است: که او همه است با عین P؛ که با عین همه است I؛ [افتادگی] A.
۱۶. *الفوائج*: التوحید علی ثلث مراتب . . . و [ثالثها] توحید ذاتی، وهو وجود الذات واحداً بفناء الذوات باجمعها فی ذاته، و هو قد یتحقق بفناء الکثرة النسبیه و الحقیقیه معاً، و هو غایه الغایات فی مراتب العروج، و یتسبی تجلیاً برقیماً، و لادوام له البتة لما ینافیهِ الجمعیة الانسانیة.

۱۷. این دو بند فقط در نسخه P است.

۱۸. فقط در نسخه TP آمده و در A و I نیست (از اینجا نسخه K ناقص است)

۱۹۱. ...
 ۱۹۲. ...
 ۱۹۳. ...
 ۱۹۴. ...
 ۱۹۵. ...
 ۱۹۶. ...
 ۱۹۷. ...
 ۱۹۸. ...
 ۱۹۹. ...
 ۲۰۰. ...
 ۲۰۱. ...
 ۲۰۲. ...
 ۲۰۳. ...
 ۲۰۴. ...
 ۲۰۵. ...
 ۲۰۶. ...
 ۲۰۷. ...
 ۲۰۸. ...
 ۲۰۹. ...
 ۲۱۰. ...
 ۲۱۱. ...
 ۲۱۲. ...
 ۲۱۳. ...
 ۲۱۴. ...
 ۲۱۵. ...
 ۲۱۶. ...
 ۲۱۷. ...
 ۲۱۸. ...
 ۲۱۹. ...
 ۲۲۰. ...
 ۲۲۱. ...
 ۲۲۲. ...
 ۲۲۳. ...
 ۲۲۴. ...
 ۲۲۵. ...
 ۲۲۶. ...
 ۲۲۷. ...
 ۲۲۸. ...
 ۲۲۹. ...
 ۲۳۰. ...
 ۲۳۱. ...
 ۲۳۲. ...
 ۲۳۳. ...
 ۲۳۴. ...
 ۲۳۵. ...
 ۲۳۶. ...
 ۲۳۷. ...
 ۲۳۸. ...
 ۲۳۹. ...
 ۲۴۰. ...
 ۲۴۱. ...
 ۲۴۲. ...
 ۲۴۳. ...
 ۲۴۴. ...
 ۲۴۵. ...
 ۲۴۶. ...
 ۲۴۷. ...
 ۲۴۸. ...
 ۲۴۹. ...
 ۲۵۰. ...